

(تاریخ روم)

تألیف شاهزاده نجفعلی میرزای معزی

- ۳ -

قصه و حکایات شیرین و دلچسبیکه می خوانید مربوط بهمین شهر است و خواهید دانست که چگونه تاقرنهای متمادی رم بزرگترین و با عظمت ترین شهرهای دنیا بوده است چه از حیث ثروت و چه از حیث قدرت و آثار .

فصل هفتم

ربودن دختران

اکثریت جمعیت شهر رم از جوانان مجرد و عزاب بود زیرا فقط قاطعان طریق و قتل و غلامان فراری و بالاخره اشخاص ماجرا جو بودند که در آنجا گرد آمده سکنی گرفته بودند این جوانان مایل و آرزومند بودند که با دختران نواحی مجاور و همسایگی عروسی کنند . اما از آنجائیکه معروف بخشونت و شرارت طبع بودند درخواستگاریها جواب مساعد نمی شنیدند و خانواده ها به هیچوجه اظهار رغبتی باین مواصلت نداشتند . رمولس دریافت که اگر زودتر عاجی برای این امر نکند جمعیت و سکنه شهر متفرق خواهند گشت لهذا در صدد برآمد که حيله و تدبیری اندیشد تا آنچه مقصود است و بسادگی و راستی صورت پذیر نیست با تزویر انجام دهد منادی و شیپورچی با طرف فرستاد تا مردم را بچشنی که برای خدایان منعقد میشود دعوت نمایند .

چشن عبارت از مسابقه های کشتی گیری و مشت زدن و اسب دوانی و سایر ورزشها بود بدیهی است همه کس مایل بتماشا و تفریح است بنا برین عده زیادی بدون اسلحه بالباسهای قشنگ مخصوص این قبیل روزها با خانواده های خویش بروم آمدند و دوشیزگان زیبا که منظور جوانان بود نیز حضور یافتند

رمواس تأمل نمود تا حضار کاملاً مشغول و سرگرم بازیها شدند آنگاه بجوانان اشاره کرد تا هر کس دختری را در آغوش کشیده و از معرکه بر باید بدیهی است پدران و برادران و عشاق دختران با کمال غضب و حرارت در صدد جلوگیری ازین حرکت برآمدند لیکن بواسطه نداشتن اسلحه قادر با اقدام مؤثری نشدند و جوانان رمی که از غنیمت گرانبهای خود بی اندازه شاد و مسرور بودند بسرعت باد پافزار گذارده و آن محمولات شیرین را بمنزل و مسکن خود رسانیدند .

کسان دوشیزگان مزبور چون بانهایت شتاب بمنزل رفته مسلح شده و برای استخلاص دختران بازگشتند دروازه های شهر رم را بروی خود مسدود دیدند و مادام که آنها در خارج شهر سرگردان و در فکر یافتن راهی بودند جوانان رمی دختران را بعقد خویش در آورده و هم قسم شدند که برای دفاع و حفظ همسران خود جان بازی نموده و متفقاً برای رفع هر حمله همواره حاضر و مهیا باشند . چون اکثر این دختران از قریه کوچك ساین بودند دفاع آنها برای رمنها چندان دشوار نبود و بهمین جهت مدتها بین رمنها و ساین ها کشمکش و نزاع دوام داشت تا آنکه بعد از سه سال ساین ها بوسیله رشوه که به تارپا دروازه بان شهر رم دادند توانستند راهی بداخل شهر پیدا کنند .

تارپا دختری بود بخود بسند و مفتون زینت آلات و این علاقه در مشارالیهها بقدری بود که برای يك تحفه ناقابل حاضر بود مرتکب جنایت عظیمی بشود و برخلاف وظیفه رفتار کند .

با ساین ها قرار گذاشت که شبانه دروازه شهر را بروی ایشان باز کند بشرط اینکه طوق بزرگیرا که در بازوی چپ دارند بمشارالیهها اهدا نمایند نیمه شب وقتی که ساین ها از دروازه عبور کردند آن دخترك خائن رشوه خود را مطالبه کرد اما ساین ها بجای بازو بند طلا که معهود بود قلاب مفرق سنگینی

که آنهم بیازوی چپشان بود برای تنبیه آن پست فطرت چنان بطرفش پرتاب کردند که باهمان ضربت اول بزمین افتاد و بعد هم نزول چند قلاب دیگر بکلی کار او را ساخت و بسزای خیانتش رسانید و درپای تپه که آن بدبخت در غاطسید هنوز با اسم قله تارپا معروف است .

می گویند در زمان قدیم رمنها مجرمین را از قله تپه مزبور پرت می کردند که باهمان سقوط تلف میشدند و این عمل برای یاد آوری مردم بود از خیانت و کار زشت آن دختر وظیفه شناس که در اعدام هر مجرمی یادی از آن بی وجدان نموده و متنبه شوند و از ارتکاب خیانت احتراز نمایند .

فصل هشتم

اتحاد ساینها و رمنها

رشوه خواری و خیانت تارپا سبب شد که ساینها شبانه وارد شهر شده برج و باروها را متصرف شدند و روز بعد جنگ مدهشی بین ایشان و رمنها واقع گردید رمنها چون اغفال شده ابتدا شکست خوردند و بعد غلبه کردند بالاخره در پایان روز بانهایت خشکی دست از جنگ کشیدند که استراحت نمایند اما این متار که دوامی نداشت مجدداً دست باسلحه برده و یکدیگر نزدیک شده بانگهای غضب آلود و بیانات خشن و تهدید آمیز نزدیک بود دست به یقه شده و آتش حرب را روشن نمایند که ناگه تمام دختران دیروز و مادران امروز اطفال را بر روی دست گرفته و با کمال تهور و بی باکی خود را هدف اسلحه طرفین قرار داده برای حفظ شوهران از طرفی و پدران و برادران از طرفی دیگر از جان خود گذشته و بنای شیون و تضرع را گذاشتند و چنان با سوز و گداز ناله کردند که صدای ضجه آن مادران و منظره اطفال بیگناه موجب تخفیف غضب ایشان گردیده عرق قومیت بجوش آمده و احساسات محبت و علاقه بحرکت مثل

اینکه صاحب منصب مقتدر و نافذ الامری فرمان حتمی الاجرائی صادر کند اسلحه را بر زمین افکنده و یکدیگر را در آغوش کشیدند و مخاطره که زنها استقبال کرده بودند موجب نجات و وقایه جان همگی شد و زمنها با ساینها دوست و متحد شدند و مال الصلح آن شد که ساینها مجاز شدند در رم آمده زندگانی نمایند و رمولس برای مزید یگانگی و اتحاد و تشدید روابط پادشاه ساین را در تخت و ملک خود شرکت داد.

متدرجاً حسن روابط و مراتب صمیمیت این دو خصم دیرین بجائی رسید که پس از فوت پادشاه ساین اهل آن محل بطیب خاطر و رضایت کامل طوق اطاعت رمولس را برگردن نهادند. رمولس بواسطه درایت و کفایت و مخصوصاً مال اندیشی که داشت قوانین خوبی وضع کرده و مملکت را بحسن اداره معروف نموده بود اینک پیر شده و احسان میکند که بتنهائی از عهد حکمرانی این مردمان قانون ناشناس بر نمی آید بنا بر این یکعهده از محترم و مسن ترین اشخاص را انتخاب نموده و مجمعی باسم سنا تشکیل داد که بعنوان ناصح و مستشار در امور سلطنتی با مشاوریه شرکت و معاونت کنند.

بعدها اعضاء این مجمع که موسوم به سناتر شدند حق پیدا کردند که قوانین خوب وضع کنند و در اجرای آن نیز مراقبت داشته باشند جوانها و اشخاص لایق و کارآمد را سوار یا (نایت) یعنی همدوش می گفتند و امتیاز این اشخاص آن بود که سواره جنگ می کردند رفته رفته این اسم لقبی شد مخصوص کسانی که دارای ثروت معینی بودند بستگان نزدیک مثل پسر و برادر سناترها و نایت ها و ساکنین اولیه رم را (پاتریسین) یعنی نجیب می نامیدند مغلوین رمنها و اشخاصی که بعدها برای توطن برم میامدند (پلهین) یعنی ادانی یا اشخاص عامی میگفتند معروف است رمولس سی و هفت سال سلطنت کرد ابتدا پادشاه عاقل و خوبی

بود در آخر مغرور و بی رحم گردید و می خواست همه چیز تابع اراده و میل وی باشد غافل از اینکه پادشاه و حکمران باید موافق مصلحت دیگران رفتار کند و برای نفع مملکت زحمت بکشد باین جهت مردم از وی برگشتند و با وی بی میل شدند اشخاص خود پسند که همواره بفکر خویشند نمی توانند دوستان حقیقی داشته باشند رمولوس منفور عموم گردیده و تنها ماند لیکن مردم بواسطه رعب و خوفی که داشتند جرئت ابراز مخالفت و تظاهرات خصمانه نداشتند.

روزی که رمولوس با جمعیت زیاد بدشت مجاور قلعه رفته بود طوفان شدیدی برخواست هوا بقدری تاریک و منقلب گردید که موجب وحشت عموم شد تمام مردم حتی سناترها فرار کرده و شاه را تنها بخود وا گذار نمودند همینکه طوفان بر طرف و هوا ساکت گردید معلوم شد همه از دشت خارج شده اند سوی رمولوس هر چه تجسس و تفحص نمودند نتیجه حاصل نگشت و از پادشاه خبری بدست نیامد با کمال بهت و تعجب حدسها زدند و سخن ها گفتند و افسانهها جعل می نمودند ناگه سناتری ایستاده با صدای بلند اول امر بسکوت نموده و پس از ساکت شدن همه و جلب توجه کامل مردم فریاد کشید که رمولوس با آسمان عروج کرده هنگام عزیمت اینطور اظهار داشت که می روم در آسمان با خدا یان زندگانی کنم و میل دارم مردم مرا تحت اسم (کوئیرتیس) پرستش نمایند. رمنها در آن ایام بقدری نادان و خرافات پرست بودند که تمام بیانات این سناتر را قبول کرده و بزودی در روی تپه که گفتند رمولوس از آنجا با آسمان رفته دیری بنا کردند و تپه را باسمی که او خواسته بود نامیدند و سالهای متمادی بانی رم و نخستین شهریار خود را بنام کوئیرتیس پرستش می کردند.

روزگاران بعد رمنها دانستند که بیانات سناتر حاکی از عروج رمولوس یک افسانه بوده چون ظلم و تعدی مشارالیه از حد گذشته بود و همگی به تنگ

آمده منتظر فرصت بودند اتفاقاً موقع مناسب یعنی روز طوفانی را مغنم شمرده رمولس را بقتل رسانیده و منته کرده و بعد هر قطعه از جسد ویرا سناتری زیر لباسهای بلند خود پنهان نموده و از معرکه بیرون بردند.

با اینکه سناترها گفته بودند که رمولس دیگر مراجعت نمیکند معذک رمنا در انتخاب پادشاه خود داری میکردند و وحشت داشتند که شاید مشارالیه معاودت نماید بنا بر این حکومت شهر را به سناترها واگذار نموده بودند و مدتها وقت لازم بود که از مفقود شدن وی اطمینان حاصل نمایند و قطع کنند که دیگر بر نمیگردد ان گاه یکی از ساینها را که موسوم به (نومام پلیس) و مرد عاقل و مهربانی بود بحکمرانی برگزیدند این شاه جدید خیلی متدین و مذهبی بود چندین دیر برای پرستش خدایان بنا کرد که یکی از آنها مدور و مخصوص الهه اجاق یعنی وستا بود که عده از دوشیزگان همواره مواظب افروختن و نگاه داری آتش دیر مزبور بودند

دیر مربعی هم با اسم (نوما) بافتخار خدای دو صورت جنیس بنا کرد این خدا حامی شروع و آغاز هر امری فرض شده بود و بهمین لحاظ اسم اول ماه سال را جنواری یا ماه جنیس گذارده اند این دیر بشکل دروازه ساخته شده بود و شاه امر کرده بود که فقط در مواقع جنگ درهای آنرا باز گذارند که مردم ازادانه برای دعا و استعانت بدیر مزبور بروند و چون در ایام صالح احتیاجی باستمداد و یاری از خدایان نبود درهای دیر را می بستند

شهریار دوم رم بقدری عاقل و مهربان بود که تصور میکردند که بدستور پری یا حوری رفتار میکند. در نزدیکی رم چشمه با صفائی بود که شاه علاقه و اشتیاقی بمراوده آن محل مصفا داشت و هر وقت اندک فراغتی بدست میاورد برای استراحت و تفنن بدان نقطه میرفت مشهور شده بود که

يك پری موسوم به (اجریا) در آن سرچشمه منزل دارد که هر وقت شاه احتیاج بدستور و مشاوره دارد در آن سرچشمه و با پری اجریاست (نومام پلیس) چون حریص نبود و هوس پادشاهی نداشت لهذا سلطنت را باین شرط قبول کرد که مردم کاملاً بمیل وی رفتار نمایند و خوب باشند بدیهی است برای رمنهاییکه مردمان جنگی وحشی بوده و دائماً با یکی از همسایگان مشغول جنگ بودند چقدر دشوار بود که تغییر رفتار و اخلاق بدهند معذک حسن نیت و اخلاق و جدیت پادشاه جدید آنها را براه خوب هدایت کرد و صلح و سلم را بماجرا جوئی ترجیح دادند درهای دیر مربع بسته شد و رمنها بجای استعمال شمشیر و آلات قتاله گاو آهن را بکار انداخته و بعوض محاربه نزاع در میدان جنگ اوقات خود را در مزارع صرف کرده و بامور کشت و زرع پرداخته و بزودی دریافتند که این اشتغال چقدر بهتر از قتل و غارت است

مردمان آن عصر خیلی موهوم پرست بودند و خیال میکردند که ظهور و سیر ستاره ها و پرش طيور و حرکات بعضی از حیوانات علامات حدوث اتفاقاتی است که حتماً باید رخ دهد اما در صورتیکه آن علائم را خوب تشخیص بدهند بنا بر این لونا حکم فرمود که باید دودسته کشیش باشند که وظیفه آنها اطلاع یافتن از اراده خدایانست و طوری باید آنها را بیان کنند که درخور فهم عوام باشد دسته اول را بن تیف میگفتند یعنی کشیشهایی که مأمور نظام پرسش و تریب عمومی بودند آنها بایستی ساعات نیک و بد را تعیین و اعلام دارند .

دسته دیگر موسوم به (اکور) و این کشیش ها مواظب تغییر هوا و پرش طيور و صدای حیوانات و حرکات غاز هائی بودند که در دیر نگاه میداشتند و این قسمت محتاج بمواظبت زیاد بود زیرا تصور می کردند که بوسیله آن علائم

و آثار می توان از آینده مطلع گردید و منشاء اخبار و پیشگوئی ها همانها بود .
 مردم ساده لوح آن زمان بقدری موهوم پرست بودند که دائماً به آن
 کیشها مراجعه کرده و برای تعبیر ظاهر شدن حیوانی در دست چپ یا راست
 مسافر و آواز بی موقع مرغی هزار سؤال می کردند عجب تر اینکه هنوز یک
 اشخاص نادان و ساده یافت می شوند که باین موهومات عقیده مند و آن خرافات را
 باور می کنند البته شنیده اید که اگر کسی در اول روز سوزنی بیند و بردارد
 آنروز بوی خوش خواهد گذشت و اگر گوش چپش صدا کند از او غیبت می کنند
 از این قبیل علائم زیاد بود که رمنها بدان معتقد بودند و انتظار داشتند که
 (اکورهای) معبر تمام آنها را بداند و برای آنها تشریح کنند برای دودسته
 مزبور کیشهای پست تری بودند موسوم به (هاروسپس) که آینده را بوسیله قربانی
 تعیین کرده و خبر می دادند بترتیب ذیل :

رمنها عادت داشتند بمعابد خود قربانی تقدیم کنند از قبیل بز و گوسفند
 و گاو و این کیشها موظف بودند که قربانیها را در محراب ذبح کرده و شکم آنها را
 پاره نمایند و بعضی از قسمتهای آنها را بسوزانند و داخل شکم را امتحان کنند
 و از روی علائمی که در چسب حیوان دیده می شد تصور می کردند که (هاروسپسها)
 می توانند مطالب مهمی کشف کرده و از آتی خبر بدهند .

بدیهی است اینها تمام اباطیل و خرافاتست و بهیچوجه قابل قبول نیست
 برای رمنهایی در زمان خیلی قدیم زندگانی می کردند و فاقد وسایل تربیت و تحصیل
 بودند این تقصیر قابل عفو بوده لیکن در زمانهای بعد که موجبات تحصیل و تعلیم
 کاملاً فراهم شده معلمین و اسباب و مدارس و علوم تازه و دارالعلوم های زیاد در
 همه جا وجود دارد خیلی شرم آور و خجالت آمیز است که دیگر کسی یادگار
 های زمان جاهلیت را ضبط کند و معلومات را بموهومات بفروشد .

بجای مستخدمین دیرها که معبر وهمیات و مزخرفات بودند امروز
مخترعین و معلمین و دانشمندان بزرگ و فهیم یافت می شوند که همه چیز را برای
شما تشریح میکنند و بشما خوب می فهماتند پس شایسته نیست ابله و جاهل ماند
و اسباب بازی و استفاده دیگران گردید .

(غزل)

آنچه تأثیری ندارد در جهان بود منست آنچه نگرفته است اشک از چشم کس دود منست
همچو آن جوئی که یابد درد دل دریا وجود آنچه پیدا نیست از یما یگی جود منست
بس ضرر در دوستی از دوستان دیده ام روزی از مردم نینم گر زیان سود منست
گفتم از مرگ غمین خواهد شدن لیک از دلش آنچه بیرونست فکر بود و نابود منست
آنچه بر کنه نکوئیهای نا محدود او ره نخواهد بر دهر گز فکر محدود منست
از حسد گزشت خواندش مدعی با او بگوی آنکه مردود تو گردیده است معبود منست
ایگل ارافسده باشد خاطر حیرت مدار جای آرام تو جان محنت آلود منست
غصه گوئی؟ خاص جان رنج برورد منست رنج گوئی؟ خاص جنم غصه فرسود منست
از وجودشوم من شادی ز گیتی شد چنانک روز مرگ شادمانی روز مولود منست
ح . پژمان بختیاری

از منشاءات یغما

این مکتوب را مرحوم یغما در پاسخ یکتن از دوستان که برخلاف برادر
و خویشان بوده و از یغما تمنای همراهی کرده است نوشته و آقای حبیب یغمائی
از دیوان خطی منحصر آن مرحوم استنساخ نموده اینک بوسیله ارمغان در معرض
مطالعه ارباب ذوق و ادب میگذارد :